

## بختیار: اسطوره و واقعیت و سوزاندن فرصتی تاریخی



محمود دلخواستہ

در این جا تلاش داریم به استناد مدارک و شواهد موجود، بخش هایی از زندگی سیاسی دکتر شاهپور بختیار را که در سرنوشت انقلاب ایران موثر بوده است بررسی تا حد امکان عینی کنیم. هدف نهایی از این تحقیق این است که تاریخ انقلاب تا سر حد امکان شفاف تر بیان شود، زیرا ادامه جنبش تاریخی ملت ایران برای کسب استقلال و آزادی منوط به این امر است .

نامه هفتم شهریور ۱۳۵۶، سالی قبل از انقلاب، آقای بختیار به آقای خمینی:

"...واکنون به وسیله دوست مبارز خود آقای ابوالحسن بنی صدر این عریضه را به حضور آن حضرت تقدیم می دارد. عطف نظر به گذشته و سوابق امضا کنندگان نامه ی مذکور خواستم استدعا نمایم که به منظور وسعت بخشیدن مبارزات و ایجاد هماهنگی بیشتر بین افراد ملت مسلمان در صورتی که مقتضی بدانید به هر نحو که صلاح باشد ما را در این راه هدایت و حمایت فرمایند."

### ۱. وطن اندیشی از نوع ایرانی

پیش از ورود به بحث در باره ابعاد مختلف زندگی سیاسی آقای شاهپور بختیار و تأثیری که بر وضعیت کشور داشته است، یک نکته حساس تاریخی-فرهنگی شایسته یادآوری است.

در شرایط ایران امروز، یک دریافت شاید دیگر نیازی به شرح و بسط آکادمیک چندانی نداشته باشد؛ روابط و مناسبات شکل گرفته کنونی در عرصه عمومی و حتی خصوصی ایرانیان (با تأکید بر نقش رژیم استبدادی موجود) به گونه ای در حال پیشروی است که هر لحظه بر میزان تخریب روح و جسم هموطنانمان افزوده می شود. کسانی که برای مثال در شهرهای بزرگ و آلوده ای مانند تهران می زیند معنای این مرگ تدریجی را بهتر درک می کنند. پرسیدنی است در برابر این ساختار ویرانگر که دارای عناصر پرشمار ضد ایرانی و ضد دینی است (۱)، چه می توان کرد؟ پاسخ کوتاه به این پرسش این است که فقط با حضور و استقرار یک مردمسالاری مبتنی بر مشارکت عمومی می توان از این شر روزمره خلاص شد. به بیان دیگر، در این مسیر هیچ راه حق مدارانه ای جز فعال شدن وجدان عمومی و عمل از طریق خود مردم وجود ندارد. هیچ راه میان بر خارجی وجود ندارد چرا که ایرانیان از جمله ملت‌هایی هستند که رفتن به سوی قدرتهای خارجی را تحمل نمی کنند.

وجود این نوع استقلال طلبی آرمانی و ملیت خواهی نزد ایرانیان نشانه ای قوی بر استمرار وجدان تاریخی نزد ایرانیان است و باید ارج نهاده شود و گرنه به دلیل موقعیت ایران، از جمله "در چهارراه حوادث جهانی قرار داشتن"، اثری از ایران باقی نمی ماند تا اکنون در باره چگونگی تحول آن از استبداد به مردمسالاری به بحث نشست. این وجدان، سرشار از ویژگیهای ایرانی است که همان قدر که تداوم وطن را در این تاریخ پرحادثه ممکن کرده است، رفتن به طرف انیران و سر به خدمت قدرتها قرار دادن را امری نابخشودنی کرده است.

شاید یکی از اصولی که وطن اندیشی ایرانی را از ناسیونالیسم عرب متمایز می کند، همین است که در ناسیونالیسم عربی برای تغییر در داخل، دست خدمتکاری به بیگانگان دراز کردن امری عادی است، ولی در وطن خواهی ایرانی، این روش، روشی اهریمنی پنداشته می شود و جز خیانت نام دیگری بر خود نمی تواند بگیرد. کفایت نگاهی کوتاه به قهرمانان و ضد قهرمانان موجود در فرهنگ مردمی، به ویژه در شاهنامه، انداخته شود تا متوجه این امر تاریخی و حساس شد که؛ یکی از اصلی ترین محکهای سنجش که ایران را از بسیاری از فرهنگهای قومی و قبیله ای در منطقه جدا می کند، همانا در استقلال عمل کردن است.

می توان پرسید ایرانیان بر چه اصل راهنمایی وجدان یافته اند که تا این حد به ارزش استقلال واقف شده اند؟ برای پاسخ روشن به این پرسش خوب است به گفتارها و کردارهای الگوهای این نوع تفکر و منش در همین دوره معاصر مراجعه کرد؛ به مدرس، به مصدق، به تختی و به شهید فاطمی برای مثال. روشن است که موازنه عدمی، اصل راهنمای این نوع وطن خواهی ایرانی است، در چنین موازنه ایست که در فضای رشد، گفتارها و کردارها توحید می جویند و مستقیم به درون وجدان تک تک آدمها نفوذ می کند. زیرا هر انسانی در شرایط طبیعی از زورگویی و زورشنوی مشمئز می شود. پیروزی رهبرانی چون مصدق بر اساس همین وجدان تاریخی قابل تفسیر است و اینچنین است که حتی شکستهای مقطعی نیز برای آنان به پیروزی تاریخی بدل می شود و نام آنها جاودانه می شود. قهرمانان آزادی و استقلال ایران همگی در پایبندی به اصول و ضوابط ایرانیست بوده است که به صورت پهلوانان محبوب تاریخ وطن تبدیل شده اند.

باز نگاهی به تاریخ معاصر می تواند شاهدهی برای درستی این نظر باشد: مجاهدین خلق که قبل از رفتن به عراق محبوبیتی وسیع در بین نسل جوانان انقلابی داشتند و به عنوان انسانهایی آرمانگرا شناخته می شدند، از زمانی که دست از ویژگی ایرانیست شستند و به قول مصدق موازنه اشان را مثبت کرده، به دنبال قدرت و اصل قرار دادن منابع سلطه رفتند و بر این مبنا عمل کردند که هدف وسیله را توجیه می کند، اعتبار خود را نزد اکثریت مطلق مردم ایران از دست دادند.

آنها در واقع با روی آوردن به خشونت گری و افتادن در دامن صدام، عهد ملی ایرانیت (=استقلال) را نقض کردند و برای سرنگونی مستبد درونی به خدمت دشمن خارجی در آمدند. صد البته که با این کارشان چه زود در تخریب خود تا حد مرگ پیش رفتند. با این روشی که سازمان برگزید، ادامه فعالیتهايش تا به امروز، جز از طریق سانسورهای فرقه ای، برپایی نظام تحمیق و اطاعت کور به هواداران و البته به یمن تزریق دلارهای کانونهای قدرت در خارج نبوده است. و اگر نبود وابستگی به بیگانگان، ادامه همین زندگی برزخی هم ناممکن می نمود. آری اینگونه بود که با یک چرخش و با نقض استقلال که در واقع توهین به وجدان تاریخی ملت بود، آن نیروی محبوب ۵۷ تا ۶۰ به تشکلی منفور در نزد جمهور مردم ایران بدل شد.

نمونه های تازه تر گسستن از این ویژگی ایرانیت را می توان بعضاً در میان بعضی از مدافعان سرسخت ولایت فقیه در دهه ۶۰ جست که مدتی است در حالی که به آمریکا پناه آورده اند، در نکوهش انقلاب ۵۷ و در تقلیل ارزش استقلال تبلیغ می کنند. چنین گسستی اغلب با توجیه اسطوره جهانی شدن، درک مبهمشان از این نظر، و از بین رفتن مرزها و ارزشهای ملی انجام می شود. بنابراین، نظر به بافت فرهنگی ای که ایرانیان در پشت ذهن با خود حمل می کنند، دست دراز نکردن به بیگانه لازمه هر عمل سیاسی موفقی است. جنبش عمومی در ایران وقتی پدیدار می شود که نیروهای جانشین در استقلال و آزادی عمل کنند، یعنی در پیوند مستقیم با عناصر ایرانیت قرار داشته باشند. جنبش رهایی ایران از استبداد امروزی بدون آگاهی دقیق از تاریخ وطن و خصوصاً تاریخ معاصر ناکام خواهد ماند. اهمیت این آگاهی از این جهت مورد تاکید است که هر جنبشی در یک کانتکست تاریخی خاص انجام می گیرد و اصول راهنمای خاص خود را دارد و اگر این کانتکست درست شناخته و تحلیل نشود یا جنبش را به تأخیر می اندازد (همان گونه که همینک انداخته است)، و یا بر اساس اصول راهنما و اهدافی انجام می گیرد که با ویژگیهای ایرانیت در تضاد است و بنابراین مانع عمومی شدن جنبش می شود و به همین دلیل امکان سرکوب گسترده آن را برای رژیم فراهم می کند.

حال پس از بیان این مقدمه به موضوع تحقیق بر می گردیم.

## ۲. مسئله ای به نام بختیار

تحلیل همه جانبه زندگی سیاسی دکتر شاهپور بختیار می تواند کمک خوبی به درک بخشی از زوایای تاریک تاریخ معاصر ما باشد. زندگی سیاسی وی به ویژه نقشی که در زمان نخست وزیری اش در اوج انقلاب به عهده گرفت و نیز نقشی که در تحولات بعدی، چه در جریان کودتای نوژه و چه در

رابطه با حمله عراق به ایران، بازی کرد اهمیت تاریخ پژوهانه بالایی دارد. وی از جمله مردان سیاسی بارز مخالف رژیم جمهوری اسلامی پس از انقلاب است. این هم البته از بختیاری اوست که به علت تنفر و انزجاری که در میان اقشار مختلف مردم نسبت به اوضاع کنونی کشور و نظام حاکم پدید آمده است و به دلیل اعمال سانسور شدید از سوی رسانه های عمومی در انعکاس واقع نگرانه وقایع پس از انقلاب، فضایی برای هواداران وی ایجاد شده است تا به قول معروف از آب گل آلود ماهی گرفته و از ایشان تصویر یک قهرمان مستقل وطن خواه، «ضد آخوند» و هوادار آزادیها ارائه کنند.

این نویسنده بر خلاف نظر بعضی از منتقدان ایشان که رگه هایی از وجود روحیات واقعی ملی گرایانه در ذهنیت وی سراغ می گیرند، بر این نظر است که این عمل و رفتارهای خارجی وی است که باید معیار ملی بودن یا نبودن وی قرار گیرد. زیرا که عمل، امر واقع می باشد در حالیکه نظر امریست ساجکتیو که هم می تواند درست باشد و هم غلط و در هر دو حال پایه ای مستحکم برای کاری تحقیقی نمی تواند باشد. در همین رابطه است که در اینجا تلاش داریم به استناد مدارک و شواهد موجود، بخشهایی از زندگی سیاسی وی را که در سرنوشت انقلاب ایران موثر بوده است بررسی تا حد امکان عینی کنیم. هدف نهایی از این تحقیق این است که تاریخ انقلاب تا سر حد امکان شفاف تر بیان شود، زیرا ادامه جنبش تاریخی ملت ایران برای کسب استقلال و آزادی منوط به این امر است.

### ۳. بختیار و نخست وزیری

در کنفرانس گوادالوپ، جیمی کارتر به اطلاع رهبران غرب رساند که دولت ایشان به این نتیجه رسیده است که کار حکومت شاه تمام و تصمیم بر این گرفته شده که حکومت نظامی جایگزین شاه شود. (۲) بعد از اینکه سنجابی رئیس جبهه ملی و غلام حسین صدیقی پیشنهاد شاه را برای نخست وزیری نپذیرفتند، این موقعیت به شاهپور بختیار پیشنهاد شد، که ایشان فوراً و بدون مشورت با رئیس جبهه و دیگر اعضای جبهه آن را پذیرفت. (۳) داستان از این قرار بوده است که آقایان سنجابی و صدیقی چون شاه با شرایط آنها موافقت نکرده بود، این سمت را نپذیرفته بودند و بختیار در حالی که نخست وزیری را بدون اطلاع آقایان پذیرفته بود ریش سفیدان جبهه را دور هم جمع می آورد تا بدون آنکه این پذیرش را با آنها در میان بگذارد از نظر آنها در رابطه با چنین پیشنهادی مطلع شود و البته همانجا متوجه می شود که تمامی آنها موافقت آقای خمینی را شرط واجب پذیرش می دانند و قرار می شود که آقای سنجابی با پاریس تماس بگیرد. ولی قبل از چنین اقدامی، بختیار بعد از ظهر همان روز نخست وزیر شدن خود را اعلام و جبهه ملی ساعتی بعد در عین ناباوری به سبب این اقدام خودسرانه و روابط و موافقتهای پنهانی وی با شاه او را از جبهه اخراج می کند. (۴)

بختیار آنچنان در سودای قدرت به سر می برد که اصلا متوجه نشده بود که نصب ایشان به عنوان نخست وزیر فقط به این علت انجام گرفته شده بود تا ظاهری قانونی برای خروج شاه پدید آید و به قول ویلیام سولیوان، سفیر وقت آمریکا، دولت ایشان چیزی جز برگ انجیری برای پوشاندن واقع موضوع که همان خروج شاه بود نبود. ولی آقای بختیار بر این باور شده بودند که با خروج شاه خواهد توانست رهبری انقلاب را بدست گرفته و به قول خودشان آنرا از دست آقای خمینی بدزدند. ناباوری و شگفت زدگی سفیر آمریکا هنگام شنیدن سخنان بختیار آنقدر بود که در گزارش خود به واشنگتن، آقای بختیار را دون کیشوتی زندانی خیالات خود دانست:

«اگر چه در نتیجه مذاکراتم با شاه بر من معلوم بود که نقش بختیار جز برگ انجیری (۵) که به شاه اجازه می داد که با رعایت قانون اساسی ایران را ترک کند، نیست، بسیار متعجب شدم زمانی که دیدم که نخست وزیر جدید خود را به گونه دیگری به حساب می آورد. او با هیجان در مورد نقشه اش که دزدیدن انقلاب از دست آیت الله بود سخن می گفت. او بر این نظر بود که با خروج شاه می تواند رهبری ایرانیان را در تسخیر خود در آورد... من به سخنان او در نهایت ناباوری گوش دادم، به سفارت برگشته و بعد از گزارش عصاره گفتگویم، مشاهدات و نظر خود را راجع به بختیار گزارش کرده و گفتم که بختیار دارای شخصیتی دون کیشوت گونه است و به نظر می آید که اصلا نمی فهمد که با ورود آیت الله و همراهانش، دولت ایشان با موج انقلاب از جا کنده خواهد شد.» (۶)

البته ایشان بزودی همفکری در داخل دولت آمریکا، برژینسکی، پیدا کرد که معتقد بود که باید با انقلابیون با مشت آهنین برخورد کرد. (۷) و در این رابطه مشغول آماده کردن نیروهای نظامی برای ایجاد برخورد بین نیروهای مسلح و انقلابیون شدند. (۸) و برابر خاطرات سفیر در ملاقاتهای مداومی که بین آقای بختیار و آقای سولیوان صورت می گرفت، آقای بختیار هنوز کاملا بریده از واقعیت، قصد سرکوب انقلاب را با استفاده از نیروی نظامی داشت:

«من در ملاقاتهای مکرری که با بختیار داشتم با شگفتگی تمام می شنیدم که ایشان از قصد خود از مقابله با انقلاب و پراکنده کردن و به هرز بردن آن با حداقل استفاده از نیروهای نظامی را دارد.» (۹)

و البته به نظر می رسد که شاه نیز تحت تاثیر تلقینات اردشیر زاهدی به همین نظر رسیده بود. (۱۰) و به همین علت آنقدر سفر خود را به آمریکا به تاخیر انداخت تا آنکه با تغییر شرایط، دولت کارتر به این نظر رسید که ورود شاه به آمریکا مخالف منافع دولت آمریکاست و سرگردانی شاه آغاز شد.

البته کسی که در آن زمان زندگی کرده و حتی قدری در انقلاب شرکت کرده باشد خوب متوجه می شود که در آن شرایط که ملتی با چنان عزمی، که دنیایی را خیره خود کرده بود، تصمیم به سرنگونی سلطنت وابسته گرفته بود، آن تدارکات آقای بختیار برای دزدیدن رهبری انقلاب، سرکوب کردن و به هرز بردن آن، به گفته سولیوان، تنها از یک ذهنیت دن کیشوتی می توانست صادر شود.

با این وجود در آغاز آقای بختیار برای آنکه نشان دهد که مشروعیت خود را نه از شخص شاه که از مردم گرفته است، پیش شرط خود را برای پذیرش پست نخست وزیری، گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی اعلام می کند. این اقدام با توجه به صوری بودن ماهیت انتخابات و دخالت مستقیم ساواک در واقع انتصاباتی بود در شکل انتخابات. به دلیل وابستگی مطلق مجلس به منویات همایونی، جز یک ژست سیاسی صوری نبود. به اصطلاح، ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش!

با این وجود، بختیار به خوبی آگاه بود که باید به گونه ای کار خود را شروع کند که حکایت از جدیت و استقلال نسبی او در مقابل شاه کند. زیرا بدون چنین تصویری از ایشان در ذهن مردم، هیچ شانسی برای ادامه کار نمی توانست داشته باشد. بنابراین، از اولین مواد برنامه دولت پنج وزیر (۱۱)، لغو سانسور مطبوعات و نیز انحلال ظاهری ساواک بود. ولی مهمترین حرکت سیاسی ایشان که با موافقت قبلی آمریکا انجام شده بود، و اصلاً دولت آمریکا در رابطه با این عمل بود که نخست وزیری ایشان را معنی و تعریف کرده بود، به مرخصی فرستادن شاه بود. البته این حرکت سیاسی از خواسته های اصلی و تبعی شرکت کنندگان در انقلاب نیز می بود، هرچند خواسته اصلی ملت همان سرنگونی نظام سلطنتی بود که ایشان برای حفظ آن قسم خورده بودند. بنابراین مشخص بود که اکثریت مردم او را آخرین مانع رسیدن به مقصود می دانستند.

گفتنی است دوازده روز پیش از خروج شاه، ژنرال هوپزر، معاون پیمان ناتو، بدون اجازه شاه و بختیار و بدون طی مراحل قانونی سفر به طور ناگهانی وارد ایران شد و فرماندهان ارتش را مستقیماً تحت فرمان خود قرار داد. سکوت رضایت آمیز بختیار در مقابل اقدامات این ژنرال آمریکایی، از میزان استقلال وی حکایت می کرد. تنها عکس العملی که در این هنگام بروز کرد شاید از سوی خود شاه بود که از تیمسار قره باغی پرسید: «آیا هیچ می دانید که آنها (آمریکا) در پی انجام چه کاری هستند؟» (۱۲)

لازم به ذکر است که آقای بختیار بعدها سعی کرد نه تنها خود را از اصل موضوع کاملاً بی اطلاع نشان دهد، بلکه آن را بی اهمیت جلوه می دهد:

«در مدتی که من آنجا بودم، اطلاع نداشتم یک ژنرال آمریکایی بنام هوپزر به ایران آمده، و برایم مهم نبود که یک ژنرال آمریکایی آمده باشد...» (۱۳)

وی هر گونه تماسی بین خود و او را تکذیب می کند:

«می توانم چیزی را که به جرات بارها گفتم، تکرار کنم که حتی یک مرتبه نه با تلفن نه حضوری نه با یادداشت، هیچ قسم تماسی با این ژنرال آمریکایی هوپزر که به ایران آمده بود پیدا نکردم» (۱۴)

همه اینها در حالی است که بعداً مقامات آمریکایی وجود چنین تماسهایی را تایید کردند. برای مثال، آقای هادینگ سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۸ بهمن ماه ۵۷ بعد از مراجعت ژنرال هویزر از ایران به آمریکا چنین گفت:

«روز دوشنبه کارتر به اتفاق سایروس ونس وزیر امور خارجه و هارولد براون وزیر دفاع با ژنرال رابرت هویزر که پس از یکماه اقامت در تهران به واشنگتن بازگشت، گفتگو و تبادل نظر کردند، ژنرال آمریکائی در این مدت با شاهپور بختیار و فرماندهان نظامی ایران دیدار و گفتگو کرده است.» (۱۵)

آقای بختیار در حالی خود را از آمدن هویزر بی اطلاع نشان می دهد که در همان زمان نه تنها خبرگزاریها خبر ورود هویزر را در جهان منتشر کرده بودند، بلکه هدف اولیه دولت آمریکا را نیز از ورود او گزارش کرده بودند. از جمله روزنامه اطلاعات در همان وقت از قول خبرگزاری فرانسه چنین گزارش می کند:

«واشنگتن - خبرگزاری فرانسه؛ سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا امروز گفت ژنرال رابرت هویزر معاون فرماندهی نیروهای آمریکا در اروپا، مدت اقامت خود را در تهران تمدید کرده است که ارتش ایران را به پشتیبانی از شاپور بختیار ترغیب کند. ژنرال آمریکائی پنجشنبه گذشته در چهارچوب تلاشهای آمریکا برای پشتیبانی از دولت جدید بختیار و همکاری با وی وارد تهران شده است.» (۱۶)

و چند ماه بعد آقای ابراهیم یزدی در تاریخ ۱۵ مردادماه ۱۳۵۸ متن پیامهای مبادله شده میان آقایان کارتر و خمینی را فاش کرد و معلوم شد که همزمان با تشکیل دولت آقای بختیار یعنی ۱۸ دیماه ۱۳۵۷ (۸ ژانویه ۱۹۷۹) آقای کارتر از طریق رئیس جمهوری فرانسه به وسیله دو نفر پیامی به آقای خمینی فرستاده و «... خمینی را تهدید کرده که اگر از دولت بختیار حمایت نکند در ایران حمام خون به راه خواهد افتاد... جیمی کارتر خواسته است که خمینی تمام نیروهای خود را بکار برد تا از مخالفت با بختیار جلوگیری شود.» (۱۷)

با این مقدمه، آیا می توان باور کرد که بالاترین مقام دولتی کشور از حضور معاونت نیروهای ناتو در کشور که فرماندهان نظامی کشور را، که قرار بوده تحت کنترل نخست وزیر باشند، تحت کنترل خود قرار داده بود، اطلاع نداشته است؟ و به فرض که این سخن وی را بپذیریم آیا خود این نشان از بی لیاقتی و بی اختیاری کامل ایشان نمی باشد که فرماندهان پاسخگو به وی، تحت فرمان و کنترل شخصی در آمده اند که وی روحش نیز از وجود ایشان خبر نداشته و وقتی هم که مطلع شده است اصلاً آنرا مسئله مهمی ندانسته اند؟

حتی اگر فرض نامعقول بالا را هم بپذیریم، با توجه به قراین و اوضاع و احوال، بختیار حتما از وجود نقشه B که انجام کودتا بوده اطلاع داشته و می دانسته است که هدف از مأموریت هوپزر در درجه اول حمایت از دولت ایشان می بوده و در صورت شکست این طرح، باید طرح کودتایی اجرا شود که به گونه ای دیپلوماتیک در نامه کارتر به هوپزر بیان شده بود؟ (۱۸) کودتایی که خود وی نیز نه تنها با اعلام حکومت نظامی در ساعت ۴ بعداز ظهر ۱۹ بهمن فعالانه در آن شرکت کرده، بلکه دستور بمباران هوایی نیروهای ملحق شده به انقلابیون را نیز داده بود:

«ساعت در حدود ۶ صبح (۲۲ بهمن ماه ۵۷) بود که سپهبد ربیعی تلفن کرده اظهار داشت نخست وزیر تلفن می زند و می گوید مرکز آموزش هوایی دوشان تپه و مسلسل سازی اداره تسلیحات را بمباران کنید» (۱۹) حتی روشن است که او قبلا طرح دستگیری بین صد تا دویست هزار نفر را داده و در دو روز آخر نخست وزیری اشان تلویحا دستور کشتار و سرکوب مردم و هم دستگیریهای وسیع را نیز صادر کرده بود:

«نخست وزیر... به سپهبد رحیمی فرماندار نظامی دستور داد که از این ساعت (ساعت در حدود ۱۹ روز ۲۱ بهمن ماه ۵۷ بود) مقررات حکومت نظامی را در تهران به موقع اجرا گذاشته تظاهرکنندگان را متفرق و از اجتماعات جلوگیری نمایند. سپس آقای بختیار رو به سپهبد مقدم رئیس ساواک نموده ضمن اشاره ای دستور داد: تیمسار هم آن طرح خودتان را به موقع اجرا گذاشته و آن عده را که با هم بررسی کرده ایم دستگیر نمائید...» (۲۰) البته آقای بختیار بعدا سعی کرد طرح سرکوبش را بسیار محدودتر از آنی که تیمسار قره باغی افشا کرده بود جلوه دهد: «من به ارتشیان دستور دادم که فوراً تمام وزرای کابینه کاذب را که می شناسند بازداشت کنند...» (۲۱)

ولی گویی فراموش می کند که در تاریخ مورد نظر وی، بازرگان کابینه ای نداشت که وی دستور دستگیری آنها را بدهد:

«وزرای کابینه کاذب تا بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ماه که آقای بختیار ناپدید گردید هنوز تعیین نشده بودند تا ایشان بتوانند چنین دستوری را بدهد، زیرا آقای بازرگان ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ هفت نفر وزیر خود را به آقای خمینی معرفی نمود.» (۲۲)

بازرگان مدتها طول کشید تا کابینه خود را تکمیل کند و برای همین بود که بارها از قحط الرجال شکایت می کرد.

در ادامه لازم است که به تحلیل لایه های عمیق تری از دوران نخست وزیری بختیار و بعد از آن، در رابطه با اصول استقلال، آزادی و مردمسالاری بپردازیم.



#### ۴. رابطه بختیار با خمینی

در همان حال که کارتر خمینی را تهدید می کند که در صورت عدم حمایت از بختیار در ایران حمام خون راه خواهد افتاد و حتی آیت الله شریعتمداری نیز حمایت، البته مشروط، خود را از بختیار اعلام می کند، آقای خمینی کوچکترین حرکتی به طرف بختیار از خود بروز نمی دهد. این در حالی است که بختیار در آغاز نخست وزیری به گونه ای جدی سعی می کند حمایت آقای خمینی را بدست آورد. در این رابطه، به غیر از تلاش هایش از طریق آمریکا و تهدیداتی که کارتر در صورت عدم همکاری خمینی با بختیار بعمل آورده بود، و نیز تلاشهایش در درون کشور، خواهرزاده خود به نام عباسقلی بختیار، وزیر صنایع، را به دیدن ابوالحسن بنی صدر در پاریس می فرستد تا به وسیله ایشان موافقت آقای خمینی را برای نخست وزیری خود جلب کند.

بنی صدر بعد از اینکه از بختیار انتقاد می کند که چرا بدون مشورت با رهبران جبهه ملی پست نخست وزیری را پذیرفته است پیشنهاد می کند، حال که ایشان مقام نخست وزیری را پذیرفته اند، تنها راه حل برای پذیرفته شدن او این است که او از نخست وزیری شاه استعفا دهد و آقای خمینی او را به عنوان نخست وزیر انقلاب معین کند. پس از این دیدار، قرار بر این می شود عباسقلی با بختیار تماس بگیرد و بنی صدر با خمینی. خمینی پیشنهاد بنی صدر را توأم با قید قسم بر منصرف نشدن، می پذیرد ولی زمانی که بنی صدر موافقت وی را با عباسقلی در میان می گذارد، او به بنی صدر اطلاع می دهد که آقای بختیار پیشنهاد را نپذیرفته است و علت نیز ترس او از کودتای ارتش است. (۲۳) بعدها معلوم شد که ماجرا به گونه دیگری رقم خورده است. بنابر خاطرات مهندس بازرگان که کاملتر آن در خاطرات شمس الدین امیر اعلائی آمده است، بختیار حتی با استعفانامه ای که از طرف امیر اعلائی و دیگران برای بختیار نوشته شده بود با انجام تغییراتی موافقت کرده بود. آقای امیر اعلائی چنین می نویسد:

«بختیار نگران عدم قبول امام بود. به او قول دادیم در این صورت متن نامه و امضاء او را پس می دهیم. قبول کرد. متن استعفا را برایش فرستادیم و او پس از دستکاریهایی به خط خود که عین آن نزد من است، آن را فرستاد و موافقت شد. ولی وقتی که آن را برای بختیار فرستادیم حاضر به امضاء نشد. این درست در روز پنجشنبه قبل از کشتار تهران بود. یادآوری می کنم تا آنوقت یعنی در نخست وزیری بختیار کشتاری در تهران اتفاق نیفتاده بود...» (۲۴)

متن استعفا نامه ای که بختیار قرار بود در زمان استعفا منتشر کند این بود:

«از آنجا که نهضت اسلامی ملت ایران با ایثار جوانان عزیز خود به آستانه پیروزی رسیده است، از آنجا که اکثریت قاطع ملت ایران به رهبر عظیم الشان خود امام خمینی ابراز اعتماد کامل نموده است، از آنجا که دولت اینجانب دکتر شاهپور بختیار فعلا از طرف اکثریت ملت ایران مورد توجه و علاقه نمی باشد، لذا این دولت استعفا خود را به

پیشگاه ملت عزیز ایران به رهبری امام خمینی تقدیم می‌دارد و با توجه به خدماتی که این دولت در عمر بسیار کوتاه خود در راه رسیدن به اهداف عالی ملت ایران انجام داده است، امیدوار است که بعد از این نیز همراه و همگام سایر آحاد و افراد ملت ایران بتواند بقیه راه طولانی موفقیت را ببیماید.» (۲۵)

بازرگان می‌گویند ایشان حتی خود نامه‌ای از طرف آقای خمینی نوشته بودند که در آن آقای خمینی وی را به پست نخست وزیری منصوب کرده بود. (۲۶) حالا این سؤال مطرح است که چرا وی در لحظه آخر از امضاء کردن استعفانامه سر باز زد؟ گفتنی است وی به بنی صدر پیام می‌فرستد که علت نپذیرفتن، ترس از کودتای ارتش است، ولی همزمان برای ارتشید قره باغی دلیل دیگری آورده بود. ارتشید قره باغی، رئیس ستاد نیروهای مسلح در دوران انقلاب، به واکنش کارتر وقتی که بختیار به او این خبر را می‌دهد اشاره می‌کند و از قول خود بختیار نقل می‌کند:

«نمایندگان خمینی در تهران به من پیشنهاد استعفا دادند و اطمینان دادند که در صورت استعفا من از سوی آیت الله

خمینی به عنوان نخست وزیر منصوب می‌شوم. اما قول آنها را نمی‌توان باور کرد.» (۲۷)

بعداً معلوم شد که علت امتناع وی از ارسال نامه نه ترس از کودتا یا عدم اعتماد به قول خمینی، بلکه مخالفت صریح جیمی کارتر با این کار بوده است. البته وی تمامی حقیقت را به جیمی کارتر هم نگفته بود و نگفته بود که خود وی بوده است که تماس با آقای خمینی را آغاز کرده است و نه اطرافیان آقای خمینی (مانند بنی صدر و دیگران) که آنها هم تازه پس از این تماس بود که این پیشنهاد را به وی داده بودند. برژینسکی در این رابطه از کارتر نقل می‌کند: «ما باید به بختیار بگوییم دیگر حرکت به طرف چپ را نخواهیم پذیرفت. ما از نیروهای مسلح و سعی این نیروها برای ایجاد ثبات حمایت خواهیم کرد اما موافق آوردن خمینی و طرفدارانش به درون حکومت نیستیم.» (۲۸)

البته بعداً او سعی کرد به اصطلاح پولیتیک بزند و بدون اینکه استعفا بدهد با آقای خمینی دیدار کند. به همین خاطر در روز ۷ بهمن اعلام کرد: «من به عنوان یک ایرانی وطن دوست که اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و رای ایشان می‌تواند راهگشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفتم که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم له نایل آیم و با گزارشی از اوضاع خاص کشور و اقدامات خود ضمن درک فیض در باره آینده کشور کسب نظر نمایم.» (۲۹)

طبیعی است این دیدار اگر انجام می‌گرفت به این معنی می‌بود که آقای خمینی با پذیرفتن آقای بختیار به نخست وزیری، به او، به عنوان نخست وزیر، مشروعیت می‌دهد. بنی صدر در شب پرواز پس از مشاوره با آقای دکتر عبدالصمد تقی زاده (۳۰)، به آقای خمینی تلفن کرده و می‌گوید پذیرفتن بختیار قبل از استعفا، مشروعیت دادن به نخست وزیری ایشان است و آقای خمینی باید استعفای ایشان را پیش شرط دیدار کند. آقای خمینی نیز ضمن صدور اعلامیه‌ای پیش شرط را برای ملاقات اعلام

می کند، ولی همانگونه که آوردیم آقای بختیار عمدتاً به علت مخالفت کارتر از استعفا خوداری می کند.

در اینجا این سوال نیز مطرح می شود که اصلاً ایشان به چه حقی به کارتر اطلاع داده بودند و در مورد امری داخلی از رئیس جمهور یک دولت خارجی سعی در کسب اجازه کرده بودند تا آنگونه از کارتر تو دهنی بخورند که بعد هم برای پوشاندن آن، هم به رئیس ستادش، هم به خواهر زاده اش عباسقلی بختیار و هم به بنی صدر دروغ بگویند؟ الان معلوم شده است که رابطه پنهان وی با آمریکا به حد اقل پانزده سال قبل از این تاریخ برمی گردد و در آن زمان نیز دولت آمریکا چنان اعتمادی به ایشان داشته که در اوج جنگ سرد و در کشوری استراتژیک چون ایران، کاخ سفید بختیار را مامور می کند که با حزب توده که آمریکا دشمن درجه یک خود در ایران به حساب می آورده وارد مذاکره شود:

«پس از یک ربع ساعت مجدداً تلفن صدا کرد و خود دکتر شاهپور بختیار که صدای وی را می شناختم پای تلفن بود.... مشغول صحبت شدیم. او گفت: از طرف ماورا بحار بود (مقصودشان آمریکائیا بود) می خواهند با توده ایها مذاکره کنیم که ببینیم چه می خواهند. عبدالکریم قاسم در عراق هم شرط موافقت با تهران را روی کار آمدن میلیون دانسته است که اینها مجبور شده اند در جهت این سیاست رفتار کنند. مقصود اینست که ما کاری برای این مملکت انجام دهیم.» (۳۱)

## ۵. از دست رفتن فرصتی تاریخی

در تاریخ ملتها و انقلابها زمانهایی پیش می آید که فرد یا گروهی در موقعیتی قرار می گیرد که تصمیم گیری به موقع و در راستای صحیح می تواند بر ساختارهای اجتماعی و فرایند سیاسی اجتماعی تأثیری جدی و پایدار بگذارد. برای آقای بختیار در اوایل نخست وزیریش چنین فرصتی پیش آمده بود. اما وجود عنصر عدم استقلال در مقابل آمریکا نزد آقای بختیار بود که سبب شد نخست وزیری آقای خمینی را نپذیرد و این فرصت طلایی از دست برود. زیرا همانگونه که دیدیم علت عدم استعفا نه ترس از کودتا بود و نه بی اعتمادی به خمینی. بدین معنی که اگر او نخست وزیری را پذیرفته بود و خود با انجام رفراندوم، نظام سلطنتی را به جمهوری تبدیل کرده بود، به احتمال بسیار، از نابسامانیا جلوگیری می شد و امکان بازگشت به نهادهای اسبندادی بسا از میان می رفت. چه آنکه زمینه بسیاری از مقاومتهای غیر اصولی (از جانب سلطنت خواهان و...) که اسباب عمومی کردن خشونت می شد از میان می رفت و در نتیجه زمینه اجتماعی و سیاسی برای انحراف از اصول راهنمای انقلاب کمتر و کمتر می شد. دیگر اینکه سعی در انجام کودتا در ۱۹ بهمن و خیزش عمومی بر ضد آن به فروپاشی ارتش منجر نمی شد و در صورت بر پا ماندن ارتش، نه جنگ داخلی امکان ایجاد و توسعه میافت و نه

صدام به خود اجازه حمله به ایران را می داد تا اسباب جنگی شود که پایه های استبداد را استوار کرد و فضای باز آزادی را به فضای بسته استبداد بدل کند.

تا حد زیادی روشن است در صورتی که حکومت و نیروهای نظامی کشور در بهمن ۵۷ انسجام خود را حفظ کرده بودند، استبداد بعد از انقلاب که نیاز به برپایی ستون پایه های خاص خود داشت (مانند ایجاد دادگاههای انقلاب، نهادهای موازی انقلابی، کمیته ها و سپاه پاسداران و...) علت و امکان ایجاد این ستون پایه ها را نمی یافت. اما عدم استقلال آقای بختیار در مقابل آمریکا سبب از دست رفتن فرصتی طلایی برای تحول سالم نظام استبدادی پهلوی به یک جمهوری مبتنی بر اصول دموکراتیک شد.

#### ۶. میزان شناخت بختیار از روحانیت

برخی مرتب این نظر را مطرح می کنند که آقای بختیار از معدود رهبران سیاسی در ایران بود که ماهیت روحانیت و به خصوص خمینی را بسیار زود شناخته بود و فریشان را نخورد و سعی کرد که مانع خودکشی ملت ایران شود!

در برابر این دسته نظریات، این سؤال مطرح است که چرا آقای بختیار در اوج انقلاب که بنا بر اجماع متخصصان انقلاب یکی از مردمی ترین انقلابات قرن بیستم بود، نه تنها جانب مردم را ترک بلکه جبهه ملی را با این عمل، به شدت تضعیف کرد؟ همانطور که خواهیم دید، علت آن نبود که او بیش از هر کس دیگر از ماهیت قدرت طلب و ارتجاعی روحانیت سیاسی، به خصوص آقای خمینی مطلع بود، بلکه علت اصلی اندیشه راهنمای او بود. بر خلاف مصدق که همیشه از طریق مردم عمل می کرد و صریحاً، و نه در تعارف، خود را خدمتگزار مردم می دانست و هیچ حرکتی را بدون موافقت اکثریت مردم انجام نمی داد، آقای بختیار اندیشه راهنمایی از همان نوع آقای خمینی و دیگر مستبدان در سر داشت. او نیز قائل به ولایت نخبه ها بود، مردم را صاحب رأی نمی دانست و حاکمیت نخبگان را روش مدیریت می دانست. تنها فرق او با آقای خمینی، مصداق نخبه بودن بود و بس. آقای خمینی روحانیت را نخبه گان و رهبران جامعه می دانست و بقیه اعضا جامعه را عوام، صغیر و یتیم می دانست و آقای بختیار امثال خود را جزو نخبه گان و رهبران سیاسی می دانست که حق استفاده ابزاری از مردم را دارا هستند:

«دنیا را همیشه عده معدودی به جلو رانده اند نه توده های وسیع. من همیشه به نخبگان اعتقاد داشته ام و وظیفه آنها را هدایت مردم به سوی هدفی که یافته اند می دانم.» (۳۲)

بنابراین، دعوی آقای بختیار با آقای خمینی نه بر سر استقلال و نه بر سر آزادی و نه بر سر کرامت انسانی و نه بر سر حق تعیین سرنوشت تک تک ایرانیان بود، زیرا همانطور که در بالا نقل شد وی اصلاً نسبت به ملت و مردم و اصل بودن نظرات مردمسالارانه اعتقادی نداشت، بلکه بر سر رسیدن به حکومت بود. وقتی کسی مردم را عوام می داند، نمی تواند اندیشه و باوری غیر از قدرتمداری در پیش رو داشته باشد. به همین دلیل است وقتی چنین مردمی در نهایت از اوامر و امیال ایشان سرپیچی می کنند، او برای خود حق سرکوب آنها را قائل می شود. کشتار میدان ۲۴ اسفند، میدان انقلاب کنونی، بعد از نپذیرفته شدن وی از طرف آقای خمینی را در این رابطه است که می توان فهمید، و

نیز دفاعشان از کشتار روز بعد در برابر خبرنگاری که پرسیده بود آیا فرمان تیراندازی از طرف وی داده شده است، حاکی از همین نوع نگاه است: «ارتش بدون دستور من کاری را انجام نمی دهد.» (۳۳) وی در روز ۸ بهمن دستور تیراندازی در میدان انقلاب را به مردم داده بود که در جریان آن سی و هفت نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. (۳۴) و این اقدام نیز در همان زمانی بود که شخص نخست وزیر آقای بختیار دستور آمادگی برای دستگیری بیش از ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر را داده بود:

«قره باغی: ولی گزارشی که دیشب داده بودند به فرماندار نظامی، جناب نخست وزیر چی گفتند؟ این جا مطرح بفرمائید که جناب نخست وزیر بر محور نظریات تیمسار سپهبد محقق گفتند که یک محلی تهیه بشود برای دستگیری چقدر؟

( ) : صد هزار نفر.

قره باغی: ۲۰۰ هزار یا ۱۰۰ هزار، جا دارید که...» (۳۵)

البته این همان کودتایی است که به همراهی ژنرال هوپزر قرار بود انجام دهد. گرچه او، بنا بر خاطراتش، اصلاً روحشان نیز از حضور هوپزر در کشور خبر نداشته است! طرح کودتا و سرکوب در پی به خیابان ریختن مردم و سرپیچی بسیاری از واحدهای رزمی ارتش از دستور سرکوب مردم و در نتیجه اعلام بی طرفی از سوی ارتش شکست خورد. ولی سؤال این است که اگر چنین کودتایی در اوج انقلاب و حضور مردم، می خواست به هر قیمت به هدف برسد آیا غیر از توسل به کشتار وسیع مردم و نیز کشتار اجتناب ناپذیری که این دستگیریهای عظیم ایجاب می کرد امکان پذیر بود؟ تلفات در بین این جمعیت بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر که قرار بود دستگیر بشوند، بدون آمادگی از لحاظ تأمین تغذیه، بهداشت و مسکن چقدر می شد؟ زمانی که ظرفیت اوین بیش از ۵۰۰۰ نفر نبود چگونه این تعداد در این زندان جا داده می شدند؟ البته بعضی از فرماندهان را نظر بر این بود که این تعداد را به جنوب برده تا مشکل سرما نباشد. ولی کسانی که زیر آفتاب سوزان جنوب کار کرده باشند می دانند که زندانهای جنوب در تابستان چه شکنجه گاهی اند و به راحتی می توان تصور کرد که چه بسا بسیاری از زندانیان از آنجا جان سالم بدر نمی بردند.

در اینجا ذکر این واقعیت ضرور است که تیمسار قره باغی در چند جای خاطراتش ذکر می کند که بختیار دستور داده بود از مردم کسی کشته نشود. زیرا بختیار نیک می دانست که در صورت تیراندازی به سوی مردم، امکان هر گونه موافقتی بین او و خمینی (حتی اگر آقای خمینی می خواست) از بین می رفت. بدین لحاظ است که می بینیم که وقتی او مطمئن می شود که امکان موافقت وجود ندارد، دستور تیراندازی را هم صادر می کند.

همانگونه که قبلا ذکر کردم بسیاری از هواداران آقای بختیار در بی اعتنایی کامل به مدارک موجود این نظر را مطرح کرده اند که مخالفت بختیار با آقای خمینی به این علت بود که او شناخت عمیقی از روحانیت و بخصوص از آقای خمینی داشته است. البته معلوم نیست که اگر کارتر با همکاری بختیار با خمینی موافقت کرده بود، آنوقت چگونه از نظر خود دفاع می کردند. ولی برای اینکه نشان داده شود که چنین نظری تنها محصول خیالات هواداران آقای بختیار است، تنها لازم است که به نامه ای که به خط خود آقای دکتر بختیار حدود یک سال قبل از نخست وزیری به آقای خمینی نوشته بود، توجه کنیم. قبل از طرح اصل این نامه لازم است یادآوری شود آقای بختیار بعد از گشودگی نسبی فضای سیاست ایران بعد از انتخاب جیمی کارتر، نامه ای انتقادی معروفی به اتفاق آقایان سنجابی و فروهر به شخص شاه نوشته است. در واقع پس از این دیدار است که در پاریس با بنی صدر دیدار می کند و از وی می خواهد که نامه ای را که برای آقای خمینی نوشته است به دست وی برساند و بنی صدر نیز خواهش ایشان را به این شرط می پذیرد که ایشان قول بدهند که بر عهد وفا کنند و خدمت نیروی خارجی نروند چون قبلا از آقای بختیار شنیده بودند که گفته بود با اینکه شجاعتر از ویت کنگ وجود ندارد ولی آنها هم بدون روسیه و چین کارشان به جایی نمی رسد. (۳۶)

**متن نامه ای که آقای بختیار برای آقای خمینی فرستادند به این شرح است:**

«هفتم شهریور ماه ۵۶- حضرت آیت الله خمینی دامت برکاته؛ خاطر مبارک شاید از انتشار اعلامیه مورخ ۲۲ خرداد ۵۶ که با امضای اینجانب و آقایان دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر در تهران انتشار یافته است اطلاع حاصل فرموده اید. ما در مقابل خلق و خدا بیان این حقایق را ادای وظیفه ملی و دینی خود دانسته ایم و اوضاع کشور را همانطوری که هست بگوش هموطنان خود و دنیای خارج رساندیم. در این ایام که برای چند روز اقامت در فرانسه بودم با دوستان و همفکران خود تبادل نظر کردم و اکنون به وسیله دوست مبارز خود آقای ابوالحسن بنی صدر این عریضه را به حضور آن حضرت تقدیم می دارد. عطف نظر به گذشته و سوابق امضا کنندگان نامه ی مذکور خواستم استدعا نمایم که به منظور وسعت بخشیدن به مبارزات و ایجاد هماهنگی بیشتر بین افراد ملت مسلمان در صورتی که مقتضی بدانید به هر نحو که صلاح باشد ما را در این راه خیر، هدایت و حمایت فرمائید. باسلام و تهیت [تحیت]، ارادتمند شاپور بختیار.» (۳۷)

حضرت آیت‌الله علم‌الهدی خمینی دامت برکاته

حاضر مبارک من بر از انتشار اعلامیه مورخ ۲۲ فروردیه ۱۳۵۶  
 که با مهر و امضاء آیت‌الله دکتر کریم نجف‌آبادی و دارالرشاد خود در  
 تهران انتشار یافته است اطلاع حاصل فرموده‌ام.  
 با درود و تحیات و دعاها و صلوات این ضمیمه را ادا و طبقه بندی و در  
 خود در دستم داده‌ام که در روزهای آینده در دست شما هم در دست  
 خود و دنیا می‌خارج می‌شود.  
 در این ایام که برای صدور این کتاب در راه بودم و در کتابخانه  
 مطهره خود تبادل نظر کردم - و اکنون در کتب و دست مبارک خود آیت‌الله  
 ابوالحسن بنی‌صدرین و رهبر را محترم شمرده و عفو فرموده و عطف  
 فرموده که در کتابخانه امضاء کنندگان نامه در خواست آیت‌الله جامع که  
 منظر و کتب محمدی مبارک است و امانت در کتابخانه مطهره بنی‌صدرین است  
 ملاحظه در صورتی که معنی بر اینست که در کتابخانه امضاء آیت‌الله جامع است  
 حیات بر سر - و اعلام دست - امانت در کتابخانه مطهره بنی‌صدرین است

این نامه فاش می‌گوید که وی در آن برهه خمینی را رهبر حرکت بر ضد استبداد شاه می‌دانسته است، وگرنه نامه نوشتن و او را اینگونه مورد خطاب قرار دادن کاملاً بی‌وجه بود. دیگر اینکه آقای بختیار از آقای خمینی تقاضای «هدایت و حمایت» می‌کند. یعنی نه تنها به او اعتماد دارد بلکه برای او، مقام رهبری جنبش را قائل است.

زیر نویس ( 1 ) در پایان

.....

در کار سیاسی برای او قدرت اصل بود و نزد وی هدف وسیله را نیز توجیه می‌کرد و چون قدرت اصل بود، مفاهیمی چون استقلال، آزادی و مردمسالاری، حکم دست‌آویز را داشته‌اند وگرنه، او باید می‌دانست در مردمسالاری، حاکمیت با مردم است و آزادی بدون استقلال، وجود پیدا نمی‌کند. در یک کلام، سیره وی در انقلاب و جنگ نشان می‌دهد برای استقلال و آزادی وطن ارزش واقعی قائل نبود.

جعل در تاریخ، به خصوص در شرایط بحرانی حاضر، که رژیم و مخالفان قدرت طلبش تلاش دارند تا منابع تاریخ را به انحصار خود در آورند، تا بدین وسیله آینده را مطابق امیال خود معین کنند، جفای محض به مردم ایران و عملی بس ناجوانمردانه است.

## ۱۰. حمله عراق به ایران و آغاز جنگ ویرانگر ۸ ساله

در نتیجه ضرباتی که به خاطر کودتای نوژه به نیروهای مسلح وارد شده بود، و به خاطر حمایتها و مشوقهایی که صدام از سران عرب حاشیه خلیج فارس، آمریکا، انگلستان و گروه بختیار دریافت کرده بود، ارتش عراق بعد از دو سال آماده سازی، فرصت را مناسب یافت تا در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ / ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کند. در این روز صدام در تلویزیون عراق موافقت نامه الجزایر را پاره کرد و شورای فرماندهی عراق ۳ پیش شرط را برای پایان جنگ اعلام کرد:

۱. احترام ایران به حاکمیت عراق در محدوده خاک ایران؛

۲. شناسایی حقوق قانونی عراق بر شط العرب؛

۳. بازپس دادن سه جزیره تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی.

چهار روز بعد، در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۰ بختیار در مصاحبه ای با تلویزیون *Antenne 2* فرانسه اعلام کرد که قصد تشکیل یک دولت در تبعید دارد ولی محل این دولت فرانسه نخواهد بود. وی افزود اگر فقط عراق دولت او را به رسمیت بشناسد دست به اینکار نخواهد زد. وی در پایان مصاحبه با اطمینان کامل اعلام کرد که سرنگونی حکومت خمینی نزدیک است. (۱) گفتنی است روابط بختیار با عراق چنان نزدیک شده بود که از آغاز جنگ یک هواپیمای ویژه دولت عراق در فرودگاه اورلی پاریس مستقر شده بود و بختیار با این هواپیما بود که در آغاز جنگ، پاریس را به مقصد عراق ترک کرد. البته دفتر بختیار در برابر خبرنگاران کنجاو از مقصد سفر او اظهار بی اطلاعی می کرد. (۲) در اثر آزاد کردن خلبانان و دیگر نظامیانی که به اتهام مشارکت در کودتای نوژه دستگیر شده بودند، در دومین روز جنگ، قهرمانان نیروی هوایی ایران، با استفاده از ۱۴۰ فروند هواپیمای جنگی، هفت پایگاه نیروی هوایی عراق را بمباران کردند و نقشه صدام را که قرار بود در عرض چهار روز در اهواز در حضور بیش از ۱۰۰۰ خبرنگار خطبه پیروزی بخواند، نقش بر آب کردند. در آن شرایط سخت و دهشت انگیز که سربازان عراقی تا پشت درهای دزفول آمده بودند نقش حماسه واری که اولین منتخب ملت ایران با شاهنامه خوانی در روحیه بخشیدن به خلبانان پایگاه وحدتی در دزفول، بازی کرد (۳) یادکردنی است. در آنسوی مرزهای وطن اما بختیار بود که در انتظار ایجاد دولت در



تبعید در اهواز، در بغداد منتظر مانده بود تا کار یکسره شود. ولی چه زود ناچار و ناکام پس از ۴ روز غیبت، در ۶ اکتبر به پاریس باز می‌گردد.

بختیار در اثر فشار مطبوعات، چند هفته بعد مجبور شد اعتراف کند غیبت چند روزه اش در زمان شروع جنگ، به علت سفر به بغداد بوده است؛ (۴) شرمی که دامن وی را به درازای تاریخ ایران رها نخواهد کرد. وی وقتی دید تیرش به خطا رفته است در بازگشت از بغداد این عمل شرم آور را اینگونه توجیه کرد که: «من برای شکست رقیب، خمینی، حاضرم با حکومت عراق همکاری کنم. اما حاضر به قبول اشغال کشورم توسط هیچ کشوری نیستم». (۵) انگار که او نمی‌دانست که صدام همیشه خوزستان را جزو خاک عراق می‌دانسته و در اعلامیه اول شورای فرماندهی که همزمان با اقامت بختیار در بغداد صادر شد، صریحاً به رسمیت شناختن حق عراق بر خاک ایران، پس دادن جزایر سه گانه و نیز حاکمیت عراق بر شط العرب را از شروط اصلی پایان جنگ اعلام کرده بود. حال سؤال اینست: زمانی که او و کابینه اش با هواپیمای دولت عراق به بغداد رفته بودند و منتظر بودند که با حمایت تانک های عراقی وارد اهواز شده و دولت خود را بر پشت کشته های نظامیان ایران در جبهه و با حمایت ارتش عراق تشکیل دهند، او در چه موقعیت برتری قرار داشت که نخواهد شروط صدام را بپذیرد؟ آیا معنی این مخالفت صرفاً لفظی، بعد از شکست اولیه عراق، جز این می‌باشد که او تنها سعی در پنهان کردن قرار و مدارهای ننگین با دشمن را داشته است؟

بر خلاف تبلیغات دوستانش، آقای بختیار هیچگاه آن صداقت و شجاعت را پیدا نکرد که تمامی حقیقت را بگوید و لذا کار تحقیق بر عهده روزنامه های معتبر فرانسوی افتاد که حدود ۹ ماه بعد از حمله عراق موضوع رابطه وی با صدام را با جزئیات افشا کنند. برای مثال، روزنامه لوموند با اشاره به مدارک بدست آمده از سوی محافل فرانسوی، جزئیات طرح صدام- بختیار را اینگونه بر ملا کرد:

«ستاد مشترک ارتش عراق قرار بود در عرض کمتر از یک هفته خوزستان- به قول عراقیها عربستان- را اشغال کند و کردها مناطق کردنشین را در دست بگیرند و روز ۵ اکتبر در اهواز شاهپور بختیار حکومت آزاد تشکیل دهد.» (۶)

بختیار خودش هم تحت فشار رسانه هایی که به حقایق معامله وی در بغداد پی برده بودند، یک ماه بعد از حمله عراق اظهار کرد که با صدام موافقتی شامل ۳ بند انجام داده بود: «به زیر کشیدن خمینی، برقراری روابط حسنه بین دو کشور و حل مسئله گُرد یکبار برای همیشه.» (۷)

خوب است یکبار دیگر فراز آخر سخن او را بخوانیم: "حل مساله کرد یکبار برای همیشه!" اصلاً مشکل نیست که متوجه شویم که حل مسئله کرد یکبار برای همیشه، معنایش چیست؟ این راه حل چیزی جز سرکوب و کشتار نمی‌توانست باشد. زیرا صدام اگر قرار بود مساله کردستان را از طریق مسالمت آمیز حل کند لازم بود با موضوع خودمختاری کردها که خواست طالبانی و بارزانی می‌بود

کنار آید و احتیاجی به همکاری با بختیار نداشت. آری، این راه حل یکبار برای همیشه، همان راه حلی بود که صدام بعد از پایان جنگ با ایران به آن دست زد و پس از بمباران شیمیایی حلبچه و سیاست اربابی سنگین به ویران کردن بیش از ۸۰۰ دهکده پرداخت و از این طریق بسیاری از کردها را به سمت به جنوب کوچ داد. آقای بختیار نیز می دانست که حتی افراطی ترین حزب کردستان، یعنی حزب کومله، نیز طالب خودمختاری بود و بنا بر این برای حل مسئله کردهای ایرانی و پذیرفتن خودمختاری احتیاجی به موافقت با صدام و امضای موافقتنامه نبود. خلاصه اینکه وقتی بختیار می گوید می خواهد مسئله کردها را در همکاری با صدام و به نحو یکبار برای همیشه حل کند، معنایی جر اتخاذ راه حلهای خشونت آمیز و کشتار کردها نمی توانست داشته باشد.

شرط دیگری که آقای بختیار با سیاسی بازی، بسیار مبهم اعلام کرده بود، یعنی بندی که از برقراری روابط دوستانه بین دو همسایه حکایت می کرد، نشان دهنده قیمتی است که او در برابر حمایتی که صدام از او می کرد، باید می پرداخت. در باره این شرط که از حسنه کردن روابط بین دو کشور همسایه سخن گفته شده بود باید دید منظور از برقراری روابط حسنه از دید صدام حسینی که در آن زمان در موقعیتی برتر قرار داشت و می توانست شرایط را به بختیار دیکته کند، چه بود؟ یعنی از دید صدامی که در تلویزیون آشکارا قرارداد الجزیره را پاره کرده بود. علاوه بر این، شورای فرماندهی عراق، که در واقع کسی جز خود صدام نبود، نیز ۳ شرط، که در واقع حکم تسلیم سرزمینهایی از وطن به متجاوزان بود، را پیش شرط پایان بخشیدن به جنگ کرده بود. بختیار در حالی که منابع مالی، تبلیغاتی و نظامی اش کاملاً از طرف صدام حسین است، در چه موقعیتی برای تعیین شرط برای صدام است؟ او در چه موقعیت مستحکمی بود که بتواند از آن موضع با صدام وارد مذاکره شود؟ و اصلاً ایجاد روابط دوستانه، بدون پذیرفتن شروط عراق، چگونه امکان وجود پیدا می کرد؟

#### ۱۱. دوره پشیمانی

بختیار از زمانی که بر او مسلم شد صدام در حمله نظامی شکست خورده است، سعی کرد تا حدی که لطمه‌ای به کمک های مالی صدام به وی و گروهش وارد نشود، میان خود و صدام فاصله بیندازد. به دلیل مدارک و افشاگری های غیر قابل انکاری که دال بر نقش او در تشویق صدام به حمله به ایران وجود داشت، بارها خود را ناچار دید به گونه ای وانمود کند که مثلاً از مخالفان حمله عراق به ایران بوده است. برای مثال، در کتاب یکرنگی وی می گوید: «در بالا احساس شخصیم را توضیح دادم و گفتم که جنگی که توسط عراق آغاز شد نتیجه مستقیم تحریکات خمینی بود. حالا می گویم که چگونه من در حد امکاناتم

کوشیدم که مانع بروز آن شوم. قبل از آغاز جنگ من با دولت عراق و نماینده آن دولت مذاکرات و گفتگو‌هایی داشتم. خود آنها با من تماس برقرار کردند. من مداوماً آنها را از جنگ علیه ایران برحذر داشتم. وقتی فضا برای آنان دیگر قابل تنفس نبود باز به آنها پیشنهاد کردم که خمینی را منزوی کنند و از این راه وسائل سرنگونی اش را فراهم آورند. ... از زمان جنگ طبعاً روابط من با رهبران عراق قطع شده است بی آنکه به دشمنی گرائیده باشد.» (۸)

البته از آنجا که دروغ را بدون تناقض نمی شود ساخت، وی فراموش می کند توضیح دهد که اگر مخالف حمله عراق به ایران بوده است، چرا در همان آغاز تجاوز صدام علیه کشورمان که همه نگاهها متوجه او و به ویژه روابط او با صدام و دیدارهای او از عراق شده بود، رسماً مخالفت خود را اعلام نکرد؟ آیا حتی همین امروز دوستانش می توانند مدرکی که دال بر مخالفت او با حمله عراق به ایران است، نشان دهند؟ اما تا بخواهید مدارک در تشویق، همراهی و موافقت او با حمله عراق به ایران، همچنان که پاره ای از آنها در این تحقیق آمده است، وجود دارد. بختیار چرا سفرهای مکرر خود را با هواپیمای خصوصی دولتی عراق، و به خصوص سفر به عراق را که همزمان با شروع جنگ و ناپدید شدنش در چهار روز اول جنگ بود، مدتها پنهان می کرد و بالاخره این مطبوعات فرانسوی بودند که آنرا افشا کردند؟ مگر سعی در ممانعت از حمله عراق و کشتار هموطنان که عملی قهرمانانه و نه خائنانه می بود، نیاز به پنهان کاری داشت؟ دیگر اینکه، سخنان خود وی صراحت دارد بر این که او از طرح حمله اطلاع داشته است و این نشان از این دارد که او در حلقه محارم صدام بوده است. زیرا کسی که مدعی است با نقشه صدام مخالفت کرده است، لاجرم باید پیشاپیش می دانسته است عراق قصد حمله به ایران را دارد.

سؤال اول اینست که به چه علت صدام، با وجود نفرتی که از ایرانیان در دل داشت، یک ایرانی را در زمره محارم خود قرار داده بود؟ دیگر اینکه چگونه عرق ملی وی، اگر می داشت، به او اجازه داد سکوت کند و نه تنها فرماندهان ارتش را از این طرح آگاه نکند بلکه، بدتر، کودتای نوژه را تدارک کند و اسباب متلاشی شدن هرچه بیشتر ارتش را فراهم آورد! آیا نفرت او از رژیم آنقدر بود که حاضر شد وطن، ویران و کنام دشمن شود، فقط برای اینکه وی از آقای خمینی و دیگران انتقام گرفته باشد؟ تناقضی که در درون هر ناراستی ای وجود دارد و کم حافظگی دروغگو، موجب فراموشی می شود. او فراموش می کند و نمی گوید که چرا از دادن هواپیماهای سوپراتاندارهای فرانسوی به عراق برای حمله به ایران دفاع می کرد؟ و چرا به صدام رهنمودهای استراتژیک برای شکست ایران ارائه می داد؟ به این گفته ها به نقل از مجله پاری مارچ توجه کنید: «شاهپور بختیار در مصاحبه با مجله فرانسوی پاری ماچ در دفاع از قرض دادن هواپیماهای سوپراتاندار فرانسوی به عراق گفت: عراقیها به جای دون کیشوت بازی طی سه سال اخیر که باعث کشته شدن هزاران ایرانی

شدند که من محکوم می‌کنم، بهتر بود به ترمینال خارک حمله می‌کردند تا شاه‌رگ حیاتی ایران را ببرند.» (۹)

مناسفانه جنایت رژیم در قتل وحشیانه وی، به آقای بختیار اجازه نداد تا به اعترافات داوطلبانه یکی از وزرای صدام، آقای حامد الجبوری، گوش کند که علناً اظهار کرد جورج براون، وزیر خارجه دوران حزب کارگر انگلستان که مأموریت‌های غیر رسمی را بر عهده می‌گرفت در کنار شاهپور بختیار از مشوقان اصلی صدام برای حمله به ایران بودند. او همان کسی است که در روزهای پیش از نخست‌وزیری بختیار به ایران رفت و در مراجعت گفت: بختیار را به نخست‌وزیری رساندم.

## ۱۲. نقش دلارهای صدام در فعالیتهای بختیار

چند سال بعد از ورود بختیار به فرانسه و افشاگریهای رسانه‌های فرانسوی در رابطه با سرازیر شدن پول از سوی دولت صدام به جیب آقای بختیار، وی ناچار شد وجود چنین رابطه‌ای را بپذیرد هرچند هیچگاه وارد جزئیات آن نشد. برای مثال، وی در مصاحبه با رادیو فرانسه اعتراف کرد که: «عراقیها از آنجا که منافع مشترک داریم به من کمک می‌کنند.» (۱۰) مجله پاری ماچ بعد از این مصاحبه تیتراژ زد: "شاهپور بختیار از عراقی‌ها که بر خلاف شیخ نشینها علیه رژیم ایران موضع گرفته است، تجلیل کرد." (۱۱)

البته بختیار هیچ‌گاه از نوع و میزان این کمکها سخن نگفت و این بر عهده خبرنگاران حقیقت‌یاب افتاد تا نوع این کمکها را افشا کنند. تا الان آنچه معلوم است این است که فقط صدام نبوده که گروه بختیار را انباشته از پول کرده بود، بلکه دیگر کشورهای عربی و بسیاری دیگر، نیز این کار را می‌کرده‌اند. طبق تحقیقات روزنامه‌نگاران فرانسوی، ژان ایو پرون و ژان نوئل تورنیه در کتاب قتل شاهپور بختیار، طی ده سال فعالیت نهضت مقاومت ملی به رهبری بختیار ۵۰ میلیون دلار به حساب این سازمان ریخته شده است و حدود ۴۰۰ نفر در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی از این منبع ارتزاق کرده‌اند. خلاصه تحقیق این دو روزنامه‌نگار بدین قرار است که با این پولها گروه بختیار تنها در شهر پاریس چندین دفتر در مناطق گرانیقیمت شهر باز کرده بودند. هرچند پول صدام حسین به راحتی اجازه اینکار را می‌داد، عربستان هم گاه کمک مالی می‌کرد. تنها در یکی از سفرهای بختیار به عربستان بختیار با یک چمدان ۵۰۰ هزار دلار پول باز می‌گردد تا حدی که بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ نهضت مقاومت ملی در وضعیت مالی بسیار خوبی بسر می‌برد و به یمن کمکهای صدام و شیخ نشین‌ها، ولخرجی هم کم نمی‌شود. اما از سال ۱۹۸۵ اوضاع آرام آرام تغییر می‌کند، زیرا ظاهراً کشورهای عربی از خود می‌پرسند آیا از دست این سازمان کاری ساخته است؟ از سال ۱۹۸۵ به بعد ورودی پولها به صندوق بختیار که عبدالرحمن برومند مسئولیت آنرا به عهده گرفته بود، کم و

کمتر می شود. یکی از دلایل این کم توجهی عراقیها و عربها به گروه بختیار شاید این بوده است که آنها متحدی سازمان یافته تر و قوی تر دیگری به نام مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق پیدا کرده بودند. این در حالی است که هنوز بختیار با عراقیها تماس دارد و رادیو ایران از عراق برنامه پخش می کند. (۱۲)

### ۱۳. سرانجام بختیار

حال می توان از کسانی که سعی می کنند از بختیار شخصیتی دانا، ملی و ایران دوست بسازند و او را در کنار مصدق قرار دهند و گاه هم از او به عنوان چهره فروزان تاریخ ایران یاد کنند، پرسید که با شناختی که از مصدق و حساسیت بسیار شدید او نسبت به اصل استقلال و آزادی داریم، کدامیک از حرکت‌های سیاسی بختیار که شمه ای از آن در این تحقیق آمد با روش و منش رهبر ملی ایرانیان دکتر مصدق همخوانی دارد؟ آیا عدم استقلال بختیار در مقابل آمریکا، همکاری اش با دشمن برای ایجاد کودتا در وطن، تشویق دشمن و همکاری با بعثیها برای حمله به ایران، پذیرفتن دهها میلیون دلار پول از صدام و سلطانه‌های فاسد عرب نفتی و دیگران و... را می توان با معیارهای ایرانی‌ت که در بخش اول ذکر شد تبیین کرد؟ آیا از دید هر مصدقی راستین، کسی که استقلال وطن را زیر پا بگذارد و با دشمن در حمله به وطن تباخی کند، خائن به استقلال وطن خوانده نمی شود؟ آیا این بی حرمتی تمام به مصدق نیست که نام بختیار را در کنار نام قهرمان استقلال و آزادی بر اصل موازنه عدمی قرار دهیم؟

چرا برخی که خود را در جمع نیروهای ملی تعریف می کنند، به خود اجازه می دهند در تاریخ جعل روا داشته و به نسل جوان، به خصوص نسل جوان در ایران تحت استبداد که در سانسور اطلاعاتی شدید قرار دارند، دروغ بگویند و نیروهای محرکه ای را که می توانند در تحول ایران از استبداد تاریخی به مردم سالاری نقشی اساسی بر عهده گیرند نسبت به نیروهای ملی ناامید سازند؟ همه وظیفه داریم که تاریخ وطن را، با تمام ابعادش با مردم خود و به خصوص با نسل جوان، در میان بگذاریم. جعل در تاریخ، به خصوص در شرایط بحرانی حاضر، که رژیم و مخالفان قدرت طلبش تلاش دارند تا منابع تاریخ را به انحصار خود در آورند، تا بدین وسیله آینده را مطابق امیال خود معین کنند، جفای محض به مردم ایران و عملی بس ناجوانمردانه است. هر کس یا گروهی که سیاست را نه روش رسیدن به آزادی، بلکه دستیابی به قدرت می شناسد و برای رسیدن به این هدف، هر روشی را مجاز می داند، نه تنها آلت‌رناتیو و یا جانشین مناسبی برای استبداد خانمانسوز فعلی نیست، بلکه بیش از حاکمان فعلی باید از او پرهیز کرد.

اینکه بختیار در درون خودش و برای دوستان و نزدیکانش واقعا چگونه انسانی بود، مانند بسیار انسانها، ما علم کافی درباره قضاوت کردن در اختیار نداریم. ولی علم و اطلاعات کافی برای قضاوت در مورد بختیار سیاستمدار در عرصه عمومی داریم و این اطلاعات همانگونه که قدری از آن در اینجا عرضه شد به ما می گوید که در کار سیاسی برای او قدرت اصل بود و نزد وی هدف وسیله را نیز توجیه می کرد و چون قدرت اصل بود، مفاهیمی چون استقلال، آزادی و مردمسالاری، حکم دست آویز را داشته اند و گرنه، او باید می دانست در مردمسالاری، حاکمیت با مردم است و آزادی بدون استقلال، وجود پیدا نمی کند. در یک کلام، سیره وی در انقلاب و جنگ نشان می دهد برای استقلال و آزادی وطن ارزش واقعی قائل نبود.

اگر او به استقلال و آزادی همچون محمد مصدق باور داشت هیچگاه دستور بمباران کردن واحدهایی از نیروهای مسلح را نمی داد و اگر ذره ای به آزادی باور داشت هیچگاه در دوران نخست وزیری اش دستور طرح و اجرای کودتا و زندانی کردن بین ۱۰۰ - ۲۰۰ هزار نفر را نمی داد. به طور قطع در کودتایی که او در نظر داشت، مانند هر کودتای دیگر در هر جای دیگر جهان، حتما ارباب جراید و روزنامه نگاران مخالف از اولین دستگیر شدگان می بودند. مگر می شود تصور کرد که کودتایی انجام بگیرد و بیش از ۱۰۰-۲۰۰ هزار نفر زندانی شوند ولی مطبوعات ضد بختیار (که در آن زمان تقریبا شامل تمامی مطبوعات می شد) به فعالیت خود آزادانه ادامه دهند؟

او به اصل استقلال اعتقادی نداشت و برخوردی ابزاری با این اصل داشت و در این رابطه است که تکرار این سوالات بنا به اهمیت آن لازم می آید. مگر ممکن بود یک نیروی مصدقی از کارتر اجازه همکاری با خمینی را بگیرد و وقتی از سوی آمریکایی ها مخالفت می بیند، از دستور کارتر اطاعت کند و بعد برای پوشاندن حقیقت (=اطاعت از نظر کارتر) به اطرافیانش دروغ بگوید؟ مگر ممکن است که یک مصدقی مشوق صدام برای حمله به ایران شود، به خدمت ارتش او برای تجاوز به ایران در آید، طرح کودتای نوژه را بریزد، و خود و دستگاهش دریافت کننده دلارهای صدامی و سلطانهای فاسد نفتی باشند و دیگران باشند؟ ظاهرا وی نیز مانند آقای رجوی بر این نظر بود که اگر پیروز شود، بازخواستی نخواهد بود زیرا از پیروز کسی سؤال نخواهد کرد؟

ناگفته نماند صدام، مانند هر سیاستمدار دیگر که قدرت را اصل می داند، هیچ علاقه خاصی به شخص فارسی زبانی به نام بختیار نداشت و از زمانی که فهمید که دفتر و تشکیلاتی که صدها مزدبگیر در اروپا دارد، برای بعثتها کارایی ندارد، و از زمانی که به رجوی هم میوه ممنوعه قدرت را خوراند و صدام توانست او را هم به خدمت خویش در آورد، عراقیها به بختیار کم لطف شدند و بخش اعظم بودجه وی را قطع کردند. بی کفایتی ها و فساد در دستگاه بختیار بدان حد شد که دهها میلیون دلار

صدامی و غیر صدامی بیاد هوا رفت تا جایی که مجبور شد که خانه اش را نیز بفروشد و وقتی که بعد از قتل فجیعانه اش فرزند وی به خانه زنگ زد و گوشی برداشته نشده بود اولین چیزی که به ذهنش رسیده بود این بود که حتما پول تلفن داده نشده و تلفن را قطع کرده اند. و در این اوضاع و احوال چه زود همکاران سینه چاک وی، حال که کیسه را خالی یافتند، رهبر را در خانه اش درحومه پاریس تنها گذاشتند. در کنار او تنها تنی چند بیش نمانده بودند، که در این میان نزدیک ترین فرد به او آقای بویراحمدی بود، که خود را یار غار بختیار نمایش می داد. اما زمانی که رژیم مبلغی حتما بسیار بیشتر از ۵۰۰۰ هزار فرانک حقوق ماهانه اش به او پیشنهاد کرد، پول را پذیرفت و در حق رئیس خود خیانت کرد و آدمکشان رژیم را به خانه بختیار راه داد و بدین وسیله سر رهبر را تقدیم رژیم کرد.

#### ۱۴. سخن آخر: سیاست در دو معنا

در بررسی مقایسه ای تاریخ سیاسی از دیرباز تا امروز، هم در ایران و هم در جهان، می توان دو پارادایم مختلف سیاسی را مشاهده کرد: ۱. سیاست ورزی به مثابه روشی برای رسیدن به قدرت ۲. سیاست ورزی به مثابه تمرین استقلال و آزادی. داستان تاسف انگیز آقای بختیار نشان می دهد که حقیقت استقلال و آزادی ایران زیر ابر نمی ماند و روزی بر همگان تجلی می کند و بسیاری به این حقیقت اذعان خواهند کرد. وجه ممیزه وطن اندیشی به سبک ایرانی از وطن پرستی نالیبرانی در همین منطقه خودمان در همین جاست. جامعه ایرانی همواره آبستن جنبش برای استقلال و آزادی بر مبنای اندیشه موازنه عدمی است.

برای مثال، در همین دوران معاصر، این مصدق است که بر می خیزد تا اعلام کند که سیاست در اندیشه موازنه عدمی یعنی روشی برای تحقق استقلال و آزادی و آزاد شدن خود و وطن. مصدق چون راسخ در این اندیشه بود در تمامی برنامه های سیاسی خود شدیداً وفادار به اصل استقلال و آزادی بود. بر همین مبنا او کیش شخصیت و اسطوره سازی را منفور می شمرد، و اعلام می کرد که هیچ سازمان و گروهی حق ندارد روزنامه ای را به بهانه توهین به او ببندد. مصدق بر سر اصل استقلال با هیچ نیروی انیرانی سازش نکرد و بر اصل موازنه منفی، همانگونه که نفت را در جنوب ملی کرد، شیلات شمال را نیز ملی کرد. وقتی شخص از سیاست روش آزاد شدن را می فهمد، برخوردی بسیار متفاوت با مسائل دارد. ولی بختیار که از سیاست جز لایه قدرت آن را درک نمی کرد، همان کاری را کرد که اگر مصدق زنده بود و خبر آن را می شنید، چه بسا از شدت غم قالب تهی می کرد. این کار بختیار نه تنها بسوی دشمن انیرانی رفتن بود، بلکه بی حرمتی و توهین به همه کسانی است که

وفاداری به مصدق را در شیوه و عمل پاس داشته اند.

و در اینجا به منظور هر چه عینی تر کردن بحث در باره اتخاذ روش موازنه عدمی در سیاست اجازه می خواهم نوشته را با یک خاطره شخصی به پایان رسانم: اولین بار که اینجانب برای تحقیق دانشگاهی ام در باره تاریخ انقلاب با ابوالحسن بنی صدر دیدار و مصاحبه کردم، چند هفته ای از ترور بختیار نگذشته بود و من که اخبار حملات شدید بنی صدر به رژیم و محکومیت ترور بختیار را در روزنامه ها خوانده بودم، یکی از اولین سئوالاتم از بنی صدر این بود: «آقای بنی صدر شما بختیار را خائن می دانستید، ولی برای من جای تعجب است که از چه رو در حالی که تمامی کسانی که سالها در کنار او نان خورده اند، در گوشه و کنار پنهان شده اند و چیزی در دفاع از وی نمی گویند، شما هر روز در مطبوعات فرانسه مصاحبه می کنید و با شدت ترور او را محکوم و رژیم ایران را متهم می کنید و خونخواه او شده اید؟» بنی صدر پاسخ داد: «این درست است که زمانی که هوادارانش در گوشه و کنار پنهان شده اند من خونخواه او شده ام و این نیز درست است که من بختیار را خائن می دانستم و می دانم و این به این علت است که دشمن را به خاک وطن آورد، ولی فراموش نکنیم که خائن نیز قبل از خیانت کردن یک انسان است و تمامی حقوق، مثل حق حیات، ذاتی همه انسانهاست. بنابراین کسانی که در خانه اش سر وی را بریدند جنایتکارند و بی تردید عملی مغایر حقوق انسان مرتکب شده اند. این قتل وحشیانه، بختیار را از حق حیات محروم کرد و من از این حق است که دفاع می کنم.»

## دکتر محمود دلخواسته

### انگلستان

\* در آخرین روزهای نگارش این مقالات مدارک متعددی که شامل گزارشهایی در مورد آقای بختیارند از طبقه بندی محرمانه سازمان سیا و نیز دولت انگلیس به تازگی خارج شده اند که متأسفانه به علت مجال تنگ فرصت استفاده از آنها در این نوشته به دست نیامد. قصد اینست که در صورت لزوم از این مدارک در مقاله ای دیگر استفاده شود.

\*\*نویسنده به مشکلات متدولوژیک نقدهای تاریخی آگاه است و می داند که با تغییر زاویه دید تحلیلهای تاریخی نیز امکان تغییر دارد. کوشش بوده است در این تحقیق بر مبنای اندیشه موازنه عدمی عمل شود. اما هرگز نمی توان ادعا کرد که هیچ جا خطا صورت نگرفته است. از این رو نویسنده از نظرات و دیدگاه های انتقادی خوانندگان گرامی صمیمانه استقبال می کند. لطفا دیدگاه های خود را از طریق ایمیل زیر در میان بگذارید:

m\_selkhasteh@yahoo.co.uk

<http://www.mafnaaz.com>



## زیرنویس ( 1 )

- ۱- اسلام در اینجا بر اصل موازنه منفی و روشی برای آزادی و رشد و مرامی برای اندیشه حق و عمل به حق (ایمان و عمل صالح) است که فهم و بیان می شود.
- ۲- مصاحبه والرئ ژیسکار دستن، رئیس جمهور اسبق فرانسه، با روزنامه توس، ۲۳ شهریور ۱۳۷۷
- ۳- خاطرات احمد زیرک زاده در گفتگو با تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ص ۳۱-۳۳
- ۴- خاطرات مهندس احمد زیرک زاده، پرسش های بی پاسخ در سالهای استثنایی، انتشارات نیلوفر: چاپ اول زمستان ۱۳۷۶، ص ۲۲۷-۲۳۰
- ۵- اصطلاح برگ انجیر از داستان آدم و حواست که وارد ادبیات سیاسی-اجتماعی غرب شده است، برگ انجیری که به وسیله آن، آدم و حوا، وقتی خود را عربان یافتند از شرم عورت خود را پوشانند. این اصطلاح در مورد عملی بکار می رود که کارکردش حفظ ظاهر در انجام عملی است که اگر اصل آن آشکار شود تحقیرآمیز است.
- ۶- W. Norton, 1981).p. 235-6. William Sullivan, Mission to Iran (New York and London: W
- ۷- London: Weidenfeld and Nicolson, 1983), p. 365) Zbigniew Brezinski, Power and Principle
- ۸- to Iran (New York and London: W. W. Norton, 1981).p. 240 William Sullivan, Mission
- ۹- همان ۶-۲۳۵
- ۱۰- همان
- ۱۱- ایشان نتوانستند بیش از ۵ وزیر را در دولت خود جذب کنند و این وزیران نیز، به علت اعتصاب و مخالفت شدید مردمی، توانا به انجام هیچ کاری نبودند.
- ۱۲- Republic (Boulder: Westview Press, Mohsen Milani. The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic (1988), p. 127
- ۱۳- شاهپور بختیار؛ ۳۷ روز پس از ۳۷ سال، ص ۵۱
- ۱۴- همان کتاب، ص ۱۴
- ۱۵- رگ: قره باغی؛ حقایق در باره بحران ایران، سازمان چاپ و انتشارات سپیل، ۱۳۶۳، ص ۱۸۸
- ۱۶- روزنامه اطلاعات تاریخ ۱۹ دی ماه ۱۳۵۷
- ۱۷- قره باغی، همان، صفحه ۱۸۲ نیز روزنامه آیندگان شماره ۳۴۱۸ دوشنبه ۱۵ مرداد ماه ۱۳۵۸
- ۱۸- Mission to Iran, vol. 2, introduction by A. M. Haig (Andre Deutsch Ltd., Letter from Carter to Haig: General R. E. Huyser 18. (1986
- ۱۹- قره باغی، همان، ص ۴۳۶
- ۲۰- قره باغی، همان، ص ۴۰۵، همزمان باید پرسید کیست که در آن زمان زندگی کرده باشد و نداند که دستور جلوگیری از اجتماعات جز از طریق کشتار وسیع ممکن نبود. به عنوان کسی که در جریان انقلاب در سطح مردمی شرکت فعال داشته ام و شب و روزم در تظاهرات و خیابانها سپری می شد و نیز به عنوان کسی که نزدیک دو دهه است در باره انقلابات اجتماعی تحقیق می کنم نظر بر این دارم که حتی کشتار وسیع نیز در آن زمان تنها امکان داشت روشهای قهر آمیز را بر رفتار بعضی از انقلابیون حاکم بکند ولی نمی توانست که جریان انقلاب را متوقف کند.
- ۲۱- رگ: شاهپور بختیار، یکرنگی، ترجمه از فرانسه توسط مهشید امیرشاهی، پاریس ۱۳۶۱ (ناشر کتاب مشخص نیست) ص ۲۱۸
- ۲۲- قره باغی، همان، ص ۳۶۳
- ۲۳- مصاحبه نویسنده با بنی صدر، ۲۱ ژوئن ۲۰۰۵
- ۲۴- شمس الدین امیر عالی، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تیر ماه ۱۳۵۸، ص ۶۰۳
- ۲۵- همان، ص ۶۰۴
- ۲۶- مهدی بازرگان، خاطرات، تدوین غلامرضا نجاتی، تهران، نشر رسا، ۱۳۷۵، ص ۱۵-۳۱۴
- نیز عباس امیر انتظام تایید می کند که بازرگان با بختیار دیدار داشت و وی را ترغیب به استعفا کرد. رگ: امیر انتظام، آنسوی اتهام، تهران، نشر نی، چ ۵، جلد ۱، ص ۱۴۳
- ۲۷- رگ: قره باغی؛ همان، ص ۳۰۶
- ۲۸- any more to the left; we support the military in their position and their we should tell Bakhtiar that we will not accommodate“
- people to the government; Brezinski, Power and to maintain stability, but we are not in favor of bringing Khomeini and his effort
- and Nicolson, 1983) p. 387 Principle, (London: Weidenfeld
- ۲۹- روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷ /۸/۱۱
- ۳۰- دکتر تقی زاده از فعالان جنبش دانشجویی در خارج و داخل ایران و نیز از دانشمندان محقق در رشته پزشکی بودند. در سال ۱۹۷۱ ایشان به عنوان یکی از کاندیدهایی جایزه نوبل در رشته پزشکی انتخاب شده بود و بعد از انقلاب به ریاست دانشگاه ملی رسیدند و تا کودتای سال ۱۳۶۰ این سمت را بر عهده داشت.
- ۳۱- شمس الدین امیر عالی، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تیر ماه ۱۳۵۸، ص ۵۶۴
- ۳۲- شاهپور بختیار، یکرنگی، ص ۲۳۷
- ۳۳- روزنامه کیهان، ۹ بهمن ۱۳۵۷
- ۳۴- آقای مسعود بهنود می گوید علت کشتار این بود که به مرکز ژاندارمری در پایین خیابان کارگر حمله شده بود. این نظر را احتمالاً ایشان از خاطرات آقای زیرک زاده که نقل قول از آقای بختیار کرده اند آورده اند که گفته است: «تفنگ دارند می کشند، سرباز چه کند؟ بایستد و کشته شود؟» گفتم: «چرا همان کاری که در تمام دنیا می کنند نمی کنید؟ تظاهرکنندگان را حبس کنید، در کامیون بریزید و از معرکه دور کنید.» جواب داد: «این امر سربازان ورزیده می خواهد. سربازانی که برای این نوع عملیات تمرین دیده اند

(این مطلب صحیح است). سربازان ما فقط یک کار می‌دانند: تیراندازی. شنیده‌ام در اصفهان یک هنگ به این منظور آماده شده است. خاطرات مهندس احمد زیرک زاده،

پرسش‌های بی‌پاسخ در سالهای استثنایی، ص ۲۳۱

آقای بهنود مطابق معمول وقتی قول را مطابق میل خود دیده وظیفه ژورنالیستی‌اش را کاملاً فراموش کرده و نه تنها تحقیق نکرده که ببیند که اگر آقای بختیار راست به دوستش گفته بود، چرا تمامی روزنامه‌های آن زمان که جریان درگیری را با تصاویر و مفصل گزارش کردند، هیچ سخنی از حمله مسلحانه را گزارش نکردند؟ چرا خود آقای بختیار در مصاحبه مطبوعاتی روز بعد، کشتار را با بهانه دفاع در برابر حمله مسلحانه توجیه نکرد؟ چرا آقای بهنود به تناقض در سخن خود بختیار دقت نکرده و دروغ آن را نیافتند، که اگر ژاندارمری دفاع از خود در مقابل حمله مسلحانه می‌کرد، که دیگر دفاع از خود احتیاج به هنگ مخصوص و دوره دیده نداشته که حمله‌کنندگان مسلح را دستگیر کنند چرا که به همان سربازانی احتیاج داشت که جز تیراندازی چیز دیگری را بلد نبودند. حمله مسلحانه در تمامی دنیا دفاع مسلحانه نیروهای نظامی را ایجاب می‌کند و بس.

به عنوان کسی که در آن برخوردها فعالانه شرکت داشتم شاهد بودم که بیشتر کشتارها در خود میدان انقلاب انجام شد و اصلاً نه تنها حمله‌ای از طرف مردم در کار نبود که در بسیاری از موارد درجه دارانی که در بین مردم گیر افتاده بودند مشمول حمایت و مواظبت کامل مردم می‌شدند و حتی اسلحه‌ای را که از دستشان افتاده بود به آنها برمیگرداندند. حال باید گفت که آقای بهنود چرا بوظیفه ژورنالیستی خود عمل نکرده و دیگران را در قلب تاریخ همراهی کرده و کسانی که سخنان وی را جدی می‌گیرند به گمراهی کشانده در گیر تناقض؟ این سخن مرا یاد آن خبرنگار بخش فارسی بی‌بی‌سی می‌اندازد که چند سال پیش در جلسه‌ای گفته بود که اصلاً در ۱۷ شهریور کشتاری انجام نشده بود. باز بعنوان یکی از شرکت‌کنندگان در آن تظاهرات که بر حسب اتفاق از کشتار جان بدر بردم، پاسخ دادم پس آن نفربر زرهی روسی که با مسلسل کالیبر پنجاه میلیمتری، در جنوب میدان ژاله، کشتار اول را در صبح شروع کرد آیا تیرهای پنجاه و شش گرمی‌اش از خیال و ذهن شما ساخته شده بود و این زن و مرد بدون دلیل در خون خود غلت خوردند؟

۳۵- مثل برف آب خواهیم شد: مذاکرات شورای فرماندهان ارتش در بهمن ۵۷ نشر نی، تهران ۱۳۶۵، ص ۷۱

۳۶- مکتبه از طریق ایمیل با آقای بنی صدر در تاریخ ۲۰۰۸-۱۰-۲۹

۳۷- آقای بنی صدر کی نامه را به درخواست نویسنده ارسال کرده‌اند.

## زیرنویس ( 2 )

۱- خبرگزاری فرانسه، ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۰

۲- de Paris 3 October 1980 Quotidien

۳- متأسفانه پاره‌ای غرض‌ها و نیز دشمنی‌های سیاسی مانع شده که این نقش تاریخی/حماسه‌ای که محصول اعتماد و ایمان خلبانان قهرمان کشورمان به اولین رئیس‌جمهور ایران است به رسمیت شناخته شود. اما شکی نیست که هنوز خلبانان و همافرانی که از تیغ هشت سال جنگ جان سالم بدر برده‌اند، به یاد دارند که چگونه در زمانی که نظر فرماندهی پایگاه وحدتی، به علت اینکه برای دفاع از دزفول تنها دو تانک و هفت توپ بیشتر در اختیار ارتش نبود، بر تخلیه و انهدام پایگاه قرار گرفته بود، عملی که در نتیجه آن دزفول و سپس کل خوزستان سقوط می‌کرد، بنی صدر خلبانان را گرد خود آورده و در میان اضطراب و خشم و یاس خلبانان، داستان رستم و اشکبوس از شاهنامه را برای آنان می‌خواند و از آنها می‌خواهد که در این لحظه حساس تاریخی، رستم ایران باشند و ساعتی بعد از سخنرانی و پس از قرائت سرود ای ایران، در جوی سرشار از وطن خواهی شورانگیز، این، دلاوران ایرانی، خلبانان و شیرمردانی که بسیاری از آنها تازه از زندان رژیم آزاد شده بودند و افسرده دل نشان می‌دادند، دوباره جان گرفتند چنان که در آنها شور حیات ملی و اندیشه وطن خواهی تلالو می‌کرد. آنها، بعضی حتی بدون کفش، به سرعت بر جنگنده‌های خود سوار شده و به معنای واقعی کلمه یک معجزه آفرینند. آن شیرمردان آسمان ایران، اعم از نیروی هوایی و هوانیروز، نه تنها در نبرد هوایی با جنگنده‌های عراقی، بلکه در نقش یک نیروی زمینی تانکهای صدام را که از کرخه نیز عبور کرده بودند مورد حمله قرار دادند و به اینار باورنکردنی خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز تعداد زیادی از تانکهای عراقی را منهدم کردند و لشکر بعثی را تا پشت کرخه به عقب رانند. کسانی که چنین اوضاع و احوال دشوار جنگی را تجربه کرده باشند می‌دانند که بر این کار خلبانان شیر دل ایرانی، که تمامی پیش‌بینی‌های متخصصان نظامی غرب را نیز غلط از آب در آوردند، نامی جز معجزه نمی‌توان نهاد.

۴- تا آنجا که قرائن نشان می‌دهند آقای بختیار در این غیبت چهار روزه تنها نبوده‌اند و کابینه‌اش را نیز که قرار بوده در اهواز مستقر شود، همراه خود برده بود. ولی هنوز از اعضای این کابینه، جز تئی چند، نام کسی علنی نشده است. به امید آن زمان که کسانی که در این عمل نتگین دست داشتند برای جبران مافات، حداقل تا زنده‌اند به پیشگاه ملت و هزاران هزار قربانی مستقیم و غیر مستقیم جنگ، و نابودی نسلی بر روی میادین مین و از دست دادن فرصت رشد، سر فرود آورند و ضمن عذرخواهی از هموطنان خود، این اطلاعات را با مردم در میان بگذارند تا بیش از این وجدان تاریخی ایرانیان از این همه خیانت از سوی ایرانیانی که خود را ملی هم می‌نامند در رنج نماند.

۵- Octobre 1980 Quotidien de Paris 22

۶- روزنامه لوموند، ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱

۷- لوموند ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰

۸- کتاب بکرنگی از شاهپور بختیار ترجمه از فرانسه توسط مهشید امیرشاهی ۱۳۶۱ پاریس، ص ۲۶۳. ناشر کتاب مشخص نیست

۹- مجله پاری ماچ، ۲۱، اکتبر ۱۹۸۳

۱۰- آژانس فرانس پرس، ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۰

۱۱- مجله پاری ماچ، ۲۸ ژوئن ۱۹۸۰

۱۲- Edition n°1 Paris 1992 ,sur l'assassinat de Chapour Bakhtiar, Jean-Yves Chaperon and Jean-Noel Tournier Enquete